

نروز

اسلو - در پی سفر یکی از اعضای مرکزیت حزب آ.ک.ب. (معتقد به تز ارتجاعی سه جهان) به ایران و حمایت بیشرمانه‌ی این حزب از رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی انجمن دموکراتیک ایرانیان نروز جلسه‌ای به منظور افشای سیاستهای رژیم و مدافعان نروزی‌اش در ۱۳ نوامبر برپا کرد. سخنران اصلی این جلسه یکی از عواداران سازمان بود. همچنین نشریه‌ی دانشجویی Under Dusken طی مقاله‌ای با برشمردن اعدای، شکنجه‌ها و توضیح موقعیت زندانیان سیاسی، به افشای رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و حزب آ.ک.ب. پرداخته است. در این مقاله که توسط یکی از عواداران سازمان نوشته شده است، به‌نوعی به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، سرکوب آنان گسیخته‌ی خلق کرد، به‌خون کشیدن تظاهرات کارگران، بستن دانشگاهها و اثرات خانمان برانداز جنگ ارتجاعی اشاره شده است. بخش دیگری از مقاله به سیاستهای توسعه‌طلبانه‌ی جمهوری اسلامی تحت عنوان " صدور انقلاب اسلامی " و ایجاد کشمکش در منطقه پرداخته است. همچنین سیاستهای حزب آ.ک.ب. و احزابی نظیر آن که با پذیرش تزهای ارتجاعی چون تز سمجهان، به‌دفاع از پینوشه در شیلی، نومیری در سودان و شاه در ایران پرداخته‌اند، افشا شده است. □

" زندانی سیاسی آزاد باید گردد، ترور، شکنجه، زندان نایوب باید گردد" به زبان فارسی و انگلیسی توجه خیل جمعیت ایرانی و خارجی در محل را به ابعاد نقض ابتدایی‌ترین حقوق انسانی توسط رژیم ارتجاعی سرمایه در ایران معطوف کردند. عواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که فعالانه در تدارک و برگزاری این آکسیون شرکت داشتند، با برخی مسافران ایرانی که جهت مراجعه به کنسولگری ایران و بانک ملی آمده بودند، به صحبت پرداخته و مواضع سازمان را برای آنان توضیح دادند.

قابل توجه اینکه، عواداران مجامعین در نزدیکی محل حضور داشتند ولی پس از مدتی، زمانی که روح مبارزه جویی و شعارهای انقلابی شرکت‌کنندگان در تظاهرات، روش جلب حمایت مفلوکانه آنان را تحت‌الشعاع قرار داده بود، محل تظاهرات راترک کردند. □

کنندگان در نهایت حیرت از این عمه جنایات رژیم، عمیقاً نفرت خود را از رژیم جمهوری اسلامی ابراز می‌داشتند.

این آکسیون که از روز جمعه ۸۵/۱۲/۶ شروع شده بود، روز چهارشنبه ۸۵/۱۲/۱۱ خاتمه یافت. □

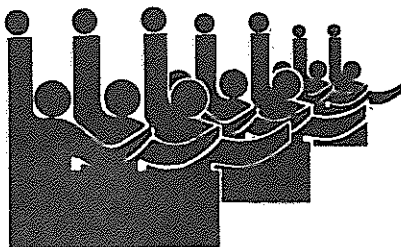
انگستان

لندن - روز چهارشنبه ۸ ژانویه " کمیته‌ی موقت دفاع از زندانیان سیاسی " تظاهرات ایستاده‌ای در مقابل بانک ملی ایران در این شهر برگزار کرد و طی آن به افشاگری سیاستهای سرکوبگرانه‌ی رژیم جمهوری اسلامی به‌ویژه در مورد زندانیان سیاسی و اعدام و شکنجه‌ی آنان پرداخت. شرکت‌کنندگان در این حرکت اعتراضی با فریاد شعارهایی چون



داد

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را بخوانید



اخبار اعتصاب‌های بسیاری را درج کردند. اعتصاب به دانشگاه، آموزش و پرورش، پست و تلگراف، راه‌آهن، دخانیات، کشت و صنعتها، بانکها و وزارتخانه‌ها نیز سرایت کرد. در چنین شرایطی، اعتصاب تاریخی کارکنان صنایع نفت ضربه‌ی مهلکی به رژیم شاه وارد کرد. قطع صدور نفت به خارج و کاهش تولید، از یک سو، در اقتصاد بحران زده‌ی کشور سخت اثر کرد و، از سوی دیگر، در سطح بین‌المللی لطمه‌ی جبران ناپذیری به اعتبار سیاسی رژیم زد. برنامه‌ریزی این اعتصاب، که از اواخر نیمه‌ی اول سال ۵۷ آغاز شده بود و در آبان ۵۷ وارد مرحله‌ی عملی خود شد، از مهم‌ترین وقایع سال ۵۷ به شمار می‌رود. در این صنعت نیز، بسیج نیروها از طریق شعارهای سیاسی امکان پذیر نبود؛ و اولین اعتراضات در پی طرح خواسته‌های صنفی آغاز شد. کارکنان صنعت نفت، با سابقه‌ی طولانی مبارزه در این عمده‌ترین رشته‌ی صنعتی کشور، موفق شدند توانایی سازماندهی و قدرت لایزال پرولتاریای صنعتی در به زانو درآوردن حکومت سرمایه را به بهترین وجهی به نمایش بگذارند. اگرچه کارکنان صنعت نفت، در نتیجه‌ی مبارزات سالیان گذشته، در مقایسه با کارگران دیگر صنایع از مزایا، حقوق و شرایط کاری بهتری برخوردار بودند، اما، عناصر آگاه در این صنعت به درستی تشخیص دادند که با در نظر گرفتن روحیات کارکنان و به منظور به میدان کشاندن وسیع‌ترین نیروها، لازم است اعتصاب با طرح خواسته‌های اقتصادی آغاز شود؛ و بر عمین مبنای بود که فهرست چند صفحه‌ای خواسته‌های کارکنان پالایشگاه تهران در مرداد ماه سال ۵۷ به مسئولان شرکت نفت تسلیم شد. اما، از آنجا که طرح خواسته‌های صنفی با انگیزه‌ی

سیاسی صورت گرفته بود، در فاصله‌ی کوتاهی، با حاد شدن مبارزات توده‌ای، محور مبارزات کارگران و کارکنان نفت در سه خواسته‌ی زیر خلاصه شد:

- ۱- لغو حکومت نظامی.
- ۲- آزادی زندانیان سیاسی.
- ۳- اخراج کارشناسان خارجی.

یکی دیگر از اعتصاب‌هایی که تاثیر به‌سزایی بر جنبش توده‌ای گذاشت اعتصاب معلمان و دانش‌آموزان بود که، به علت کثرت اعتصاب‌کنندگان و تحرك دانش‌آموزان، چهره‌ی شهرها را تغییر داد. در این مرحله، خواسته‌های مشترک اعتصاب‌کنندگان، صرف نظر از مطالبات صنفی - مانند افزایش حقوق، کاهش ساعات کار، بهبود شرایط کار، تامین شغلی و مسایل رفاهی و بهداشتی - درخواستهای سیاسی همچون ایجاد شوراهای دآوری مشکل از نمایندگان کارگران، انتخابات غیر تحمیلی، عدم دخالت قوای نظامی و ساواک در امور صنفی و مانند اینها عنوان می‌شد. در این مرحله، اعتصاب‌های متعددی از طرف کارگران، کارمندان و معلمان برای آزادی عمکاران دستگیر شده‌شان برپا شد. انحلال سازمانهای فرمایشی و ایجاد تشکیلات مستقل یکی از خواسته‌های مشترک کلیه‌ی اعتصاب‌های این دوره بود. برخی اعتصاب‌ها نیز در حمایت از دیگر اعتصاب‌ها و مبارزات صورت می‌گرفت، که نشانه‌ی همبستگی گسترده‌ی طبقه‌ی بود. برای نمونه، کارگران کارخانه‌ی چیت تهران، در اعلام پشتیبانی از خواسته‌های کارگران چیت ری، دست به اعتصاب زدند. اعتصاب‌های این دوره در فلج کردن بخش وسیعی از سیستم دولتی موفق بودند و قدرت عمل رژیم شاه را در سرکوب مبارزات توده‌ای کاملاً تضعیف کردند. در آخرین مراحل جنبش پیش از قیام بهمن، جنبش کارگری باز هم رشد و گسترش بیشتری پیدا کرد و در اکثر اعتصاب‌ها خواسته‌های مستقیمی

سیاسی در راس خواسته‌های کارگران قرار گرفت. قطعنامه‌ی کارگران پالایشگاه آبادان نمونه‌ی بارزی از آگاهی طبقه‌ی در این مرحله حساس از مبارزات توده‌ای کشورمان است: "ما کارگران پالایشگاه آبادان، به خاطر همبستگی با خواهران و برادران کارمند شرکت نفت و سایر طبقات ملت ایران، خواسته‌های ملی خود را اعلام می‌داریم: ۱- حمایت و پشتیبانی کامل از خواسته‌های کارمندان صنعت نفت. ۲- لغو حکومت نظامی. ۳- آزادی بی‌قید و شرط زندانیان سیاسی و بازگشت تبعیدشدگان. ۴- انحلال سازمان امنیت و اطلاعات کشور. ۵- تعقیب و مجازات عاملان کشتار اخیر ایران. ۶- تعقیب و مجازات متجاوزین به بیت المال. ۷- برگرداندن روز صنعت نفت از ۹ مرداد به ۲۹ اسفند. ۸- رسیدگی به خواسته‌های فرمندیان کشور. ۹- رسیدگی و اجرای خواسته‌های قبلی کارگران صنایع نفت."

دردی ماه سال ۵۷، موج اعتصاب‌ها، که کلیه‌ی ارگانهای غیر نظامی رژیم را در بر گرفته بود، می‌رفت تا، با اعتصاب غذای سماران، به بخشهایی از نیروهای نظامی نیز سرایت کند. در اوایل بهمن ماه، روزنامه‌ها اعلام کردند که سه و نیم میلیون کارگر ایرانی سه ماه است حقوق نگرفته‌اند. علاوه بر این تعداد، کارگران بیشماری اخراج شده بودند، اما اعتصاب همچنان ادامه داشت. تولید کارخانه‌ها متوقف شده بود، حمل و نقل و توزیع مختل شده بود، اداره‌ها و موسسه‌ها تعطیل بودند، اعتصاب حتی بیمارستانها را در بر گرفته بود. اتحاد اعلام نشده‌ی روشنفکران انقلابی با کارگران در پیشبرد و ادامه‌ی اعتصاب‌ها نقش تعیین کننده‌ای ایفا می‌کرد.



صحنه‌ای از اعتصاب و تحصن کارگران شرکت نفت آبا دان در بهمن ۵۷

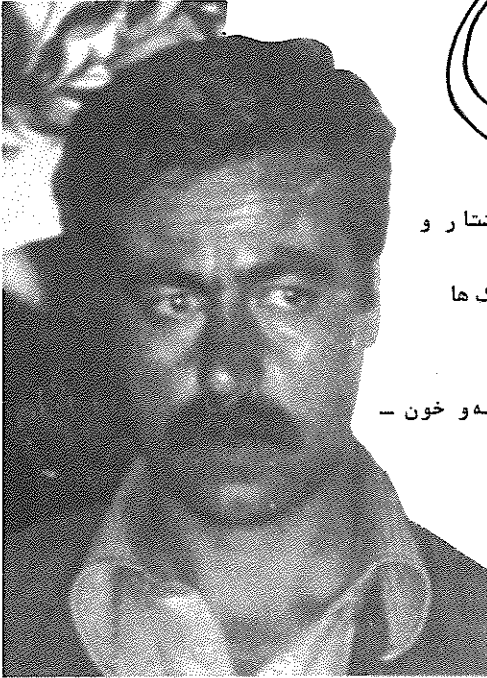
در این میان، "رعبران" جنبش نیز بی‌کار ننشسته بودند و برای این که کارگران را "ممه با هم" تحت رهبری خود نگه دارند، با ایجاد کمیته‌ی عماعنگی اعتصابات "به قصد رهبری این اعتصابات، در جهت و بر مبنای خواسته‌های خود، دست به کار شدند. در بهمن سال ۵۷، اگرچه تعداد بیشماری از کارگران، کارمندان در اعتصاب بودند، اما این توان عظیم، در غیاب تشکیلات حزبی و خط پرولنری، تا حد زیادی به عذر می‌رفت. یکی از ویژگی‌های بارز اعتصاب‌های سال ۵۷، شروع خود به خودی آنها بود. نقش نیروهای سیاسی در برپایی و ادامه‌ی این اعتصابات عمدتاً به شکل غیر مستقیم و در سطح محدودی بود. از سوی دیگر، همان طور که قبلاً نیز اشاره کردیم، ضعف پیش‌ساز و عدم سازمان یافتگی طبقه‌ی کارگر، خود، باعث تاخیر شروع اعتصابات و اعتراضات کارگری شد. در این مقطع، جنبش طبقه‌ی کارگر فاقد هویت مستقل طبقاتی بود و به زاینده‌ی جنبش خرده بورژوازی بدل شده بود. تنها به ندرت و در شرایط استثنایی بود که نافرمانی از "رعبران" مذهبی به چشم می‌خورد. پاسخ منفی کارگران صنعت نفت به بازگان در مورد افزایش استخراج و تصفیه‌ی نفت، یا راه‌یابی کارگران کارخانه‌ی تراکتورسازی با مواضع و شعارهای طبقاتی بیشتر، استثناسای این دوره از مبارزات طبقه‌ی کارگر بودند. تنها در آخرین ماه‌های پیش از قیام بهمن بود که آگاهی طبقاتی و کوشش برای شکل‌گیری صف مستقل کارگری، اینجا و آنجا، به چشم می‌خورد. در این زمینه، می‌توان شرکت جسین کارگران پیشرو بسیاری از واحدها در مبارزات دیگر واحدها یا حتی مسافرنهای طولانی آنان برای شرکت

کردن در و حمایت نمودن از اعتصاب‌های دیگر واحدها را یادآوری کرد. با حاد شدن مبارزه در این دوره، کارگران برخی صنایع کمیته‌هایی متناسب با شرایط انقلابی تشکیل دادند که، در واقع، نطفه‌ی شوراهایی بودند که پس از قیام تشکیل شدند. این کمیته‌ها، که برآیند اعتصاب عمومی و تکامل مبارزات توده‌ای بودند، علاوه بر وظیفه‌ی سازماندهی و هماهنگ کردن اعتصاب، چون ارگانه‌های خودمختار قدرت کارگری با مقامات بلندیایی دولتی به مذاکره می‌نشستند، به اخراج روسا و مدیران دست می‌زدند، در مورد میزان تولید و صدور نفت تصمیم‌گیری می‌کردند، و با حقوقدانان و مقامات خارجی به مذاکره می‌پرداختند. در همین فاصله‌ی کوتاه، در صنایع عمده‌ای همچون صنعت نفت، راه‌آهن و مانند آنها، کمیته‌های کارگری تجارب تاریخی فراوانی آموختند و به قدرت لایزال طبقه‌ی کارگر واقف شدند. در این مرحله‌ی تاریخی، طبقه‌ی کارگر ایران، به رغم ضعف تشکیلاتی و کمی آگاهی، با شور مبارزاتی بی‌نظیری

در مبارزه شرکت جست و قاطعانه‌تر و پیگیرتر از همه‌ی افشار و طبقات علیه رژیم شاه مبارزه کرد و ابعاد جدیدی بدان افزود. در شرایط تزلزل و تردید نمایندگان خرده‌بورژوازی، طبقه‌ی کارگر ایران نشان داد که از درم شکستن نظام کهن و دستگاه دولتی آن سراسی ندارد. اگرچه این قدرت و قاطعیت بدون هویت طبقاتی و سیاست مستقل نتوانست مهر خود را بر قیام بزند، اما حداقل مانع از انتقال مسالمت آمیز قدرت شد. قیام بهمن، خود، آغاز مرحله‌ی جدیدی از مبارزات کارگری بود. کمیته‌های اعتصاب پیش از قیام، پس از شکل‌گیری ارگان سازش و به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، به اولین و پیگیرترین مخالفان رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شدند.

در طی چند سال اخیر، توده‌های کارگر در مبارزات آبدیده‌تر شده‌اند و با آگاهی‌ای برابر آگاهی به دست آمده در طی دهه‌ها سال مبارزه‌ی آرام، پیشاپیش سایر اقشار جامعه با نظام جهل و سرمایه‌ی مبارزه کرده‌اند. ■

پدر از نو جهان



تا میدان انقلاب
جهنده از فراز خودروهای کشتار و
سرنیزه‌های زخم
جهنده از فراز کمانه شلیک‌ها
جهنده از بن بست‌ها و بام‌ها
تا خیابان پرچم
- خیابان گشتی و گلوله و خون -
"جهان" جهنده کمونیست
"جهان" انقلاب
در هوای خفه جمهوری
با پلک‌هایی از چخماق
لب‌هایی از چخماق
آذرخی دردها ن
آذرخی در چشم

"جهان" کمونیست
"جهان" امروز
"جهان" آینده
"جهان" کارگران
"جهان" جهان
"جهان" پتک
"جهان" داس
"جهان" پرچم سرخ
"جهان" کمونیست
"جهان" جهنده میتینگ
جهنده از میدان "شوش"
تا میدان قرق
- میدان آزادی -
جهنده از قرق آزادی

پدر جهان مصمم بود که او را در زادگاهش بمخاک بسپارد. معدودی عناصر اکثریتی تلاش کردند که پدر او را متقاعد سازند تا اجازه را به تهران برگرداند. استدلال آنان این بود که میاندوآب به آشوب کشیده خواهد شد و حفظ اعتبار رژیم جمهوری اسلامی در میان مردم ناممکن می‌شود. اما جسد آغشته بمخون او که ساعتها در معرض دید مردم شهر زادگاهش قرار گرفت در روشنگری از مامعیت جنایتکارانه و ضدانسانی رژیم نقش ارزنده‌ای ایفا کرد.

جمعیتی عظیم، با اندوه و خشمی فراوان، جنازه‌ی جهان را با احترامی در خور یک انسان زحمتکش و انقلابی تا گورستان شهر بدرقه کرد. دستگاه سرکوب رژیم احساس کرد که اگر جلوی مراسم خاکسپاری گرفته شود کار به تظاهرات و درگیریهای خونین کشیده خواهد شد. با این حال حکومت نظامی اعلام نشده‌ای را در شهر حاکم کرد. در تمام مسیر رفت و آمد به گورستان پاسداران سرمایه‌رادر حالت آماده‌باش

پای فشرده است. چند ماه قبل از این جنایت، اقدامی مشابه برای ربودن او انجام گرفته بود. این زمانی بود که پاسداران رژیم، پس از آگاهی از توان و نقش او در سازمان‌دهی و رهبری حرکات و اعتراضات کارگری در یک فرصت مناسب به او حمله‌ور شدند. اما او از این دام با مهارت گریخت.

به محض آن‌که خبر قتل غم‌انگیز "جهان" از طریق سازمانهای انقلابی پخش شد، اندوهی جانکداز عمده کارگرانی که او را به خاطر مبارزات و روشنگریهایش از طریق خانه‌ی کارگر می‌شناختند و عمده‌ی عمرزمان او در سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و همچنین دوسنان و آشنایان و شهر زادگاهش را فراگرفت. آنانی که او را از نزدیک می‌شناختند و با او در تماس بودند بسی بیشتر اندوهگین شدند. در واقع جنیش کارگری ایران یکی از پیگیرترین مبارزان علیه نظام مبتنی بر استثمار انسان از انسان را از دست داده بود.

جهانگیر قلعه میاندوآب (جهان)، در ۱۷ بهمن ماه ۱۳۵۹ در تظاهراتی به مناسبت گرمی‌داشت حماسی سیاهل و قیام بهمن، پس از مقاومت طولانی در مقابل هجوم مسلحانه‌ی باندعای سیاه‌رژیم، سرانجام در میدان توحید تهران در دام پاسداران سرمایه‌گرفتار شد. یک هفته بعد تن بی‌جان او در پزشکی قانونی پیدا شد. لخته‌سای خون روی تمام پیکر تنومندش دلمه بسته بود. یک قسمت از پیشانی‌اش بر اثر ضربات مهلك قنطاق تفنگ کاملاً گود رفته و ستون فقراتش را به خشن‌ترین و وحشیانه‌ترین شکلی در عیم شکسته، دستها و پاهایش را با آتش سیگار سوزانده بودند. از قراین چنین برمی‌آمد که مجموعه‌ی این شکنجه‌ها نتوانسته بود به زندگی سرشار از امید و مبارزه‌ی او خاتمه دهد. آثار شلیک گلوله بر سقف دمان و چشم او نشان می‌داد که او تا آخرین لحظات زندگی خود استوار و خلل ناپذیر، با حفظ اسرار سازمانی، در دفاع از آرمان زحمتکشان

نگه داشت.

پدر جهان با آن عمه محبت و علاقه‌ای که به او داشت مرکز نتوانست در حسرت از دست دادن فرزندش گریه کند. و همین امر سبب شد در میان بهت و ناباوری اطرافیانش به سان شمعی بسوزد و عمرش در شب صفت جهان به سر آید.

جهانگیر که نزدیکشان او را جهان صدا می‌کردند، در سال ۱۳۳۰ در میاندوآب، یکی از شهرهای آذربایجان، به دنیا آمد. در پی یک رشته حوادث ناگوار که برای خانواده‌اش اتفاق افتاد، برای امرار معاش و کمک به خانواده از عمان کودکی مجبور به کار کردن شد. از خصوصیات برجسته‌ی او در آن دوره کمک به ستمدیدگان بود. بدین لحاظ در میان مردم شهر از محبوبیت فراوانی برخوردار بود. یکبار در سالن ورزشی میاندوآب فرد چاقوکشی به قصد باج‌گیری و ایجاد رعب و سراس با چاقو به چند نفر از زخم‌تگشان که در حال ورزش بودند حمله کرد. اتفاقاً جهان نیز در آنجا حضور داشت. او در حالی که دستش به علت خارج ساختن چاقو از دست فرد مذکور زخم عمیقی برداشته بود، او را حتی در اتاقهای شهربانی نیز، که بدانجا پناه برده بود، راحت نگذاشت. چنین وقایعی در زندگانی او بسیار اتفاق افتاد، که نشانه‌ی ایمان او به محرومان جامعه بود. دل او همچون روح او بزرگ بود. خونگرم، بذلگو و با محبت بود. این را همه‌ی آنانی که از نزدیک با او آشنا بودند، می‌دانند. محبوبیت او در بین زخم‌تگشان شهر نیز به همین دلیل بود. یکی از آشنایان او تعریف می‌کرد که در کوچه و خیابانهای شهر میاندوآب مردم برایش احترام قایل می‌شدند و همه به او سلام می‌گفتند. بی‌آنکه با او آشنایی داشته باشند. بعداً معلوم شد که این عمه به خاطر جهان است.

این خصوصیات جهان باعث شد که مورد توجه معلمی که به تازگی از تبریز وارد میاندوآب شده بود، قرار گیرد. افقهای جدیدی در برابر جهان گشوده شد. جهان از آن پس دنیایی دیگر داشت، هر چه پول داشت صرف خرید کتاب می‌کرد. او در سایه‌ی آموزشهای همین معلم به آگاهی سیاسی دست یافت و با شور فراوان و عزمی راسخ، که در کمتر کسی می‌توان سراغ داشت، مبارزه‌ی خود را برای سرنگونی "نظم سرمایه" و دستگاه سرکوب دولتی آن آغاز کرد.

جهان شیخ‌گاه خاطره و نقش مهم آن معلم متعهد را فراموش نکرد. او تا آخرین لحظات زندگی‌اش درک ضرورت سازمان‌یابی در صفوف سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و استحکام اراده‌ی مبارزه جویانه‌ی خود علیه خشونت وحشیانه‌ی نظام سرمایه‌داری را نتیجه‌ی آموزشهای آن معلم می‌دانست و از این جهت سیاستگذار او بود. او این محبت خالصانه را بعدها در مورد سعید سلطانپور هم حس می‌کرد و از این‌که روشنفکر مبارزی چون سعید به صفوف جنبش کارگری ایران پیوسته است غرق شادی بود و در سازماندهی برنامه‌های او سر از پا نمی‌شناخت. در حقیقت شعر زیبا و با عظمت سعید در سوک جهان و سرنوشت خود سعید، در بیان رابطه و پیوند ناگسستنی دنیای رنج و کار و دانش و آگاهی از هر چیزی گویاتر است.

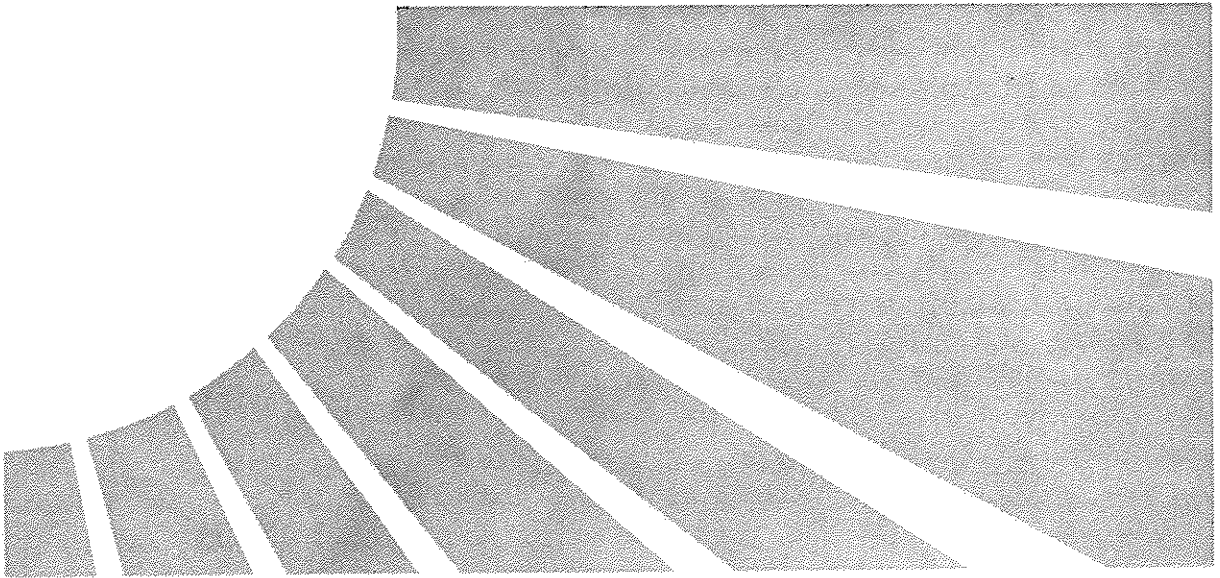
بدین گونه مبارزه‌ی آگاهانه در راه خواسته‌های نوده‌های مردم و بیکار علیه تمامی مظالم خودکامگی، زور و ستم و تجاوزات بی‌وقفه‌ی سرمایه به عنصری از وجود او درآمد. از آن پس زندگی او به کوشش در راه سازمان دمی و ارتقای مبارزات و اعتصابات کارگری و پیوند سازمان پیشاهنگ با طبقه‌ی کارگر در راستای نابودی سرمایه خلاصه می‌شد. او با درک عملی از مناسبات موجود بین اردوی کار

و سرمایه در جنبش کارگری ایران از جمله آن پیشروانی بود که مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر را از محدوده‌ی تنگ منافع صنفی، خارج ساخته و افکار کارگران را به مورد سؤال قرار دادن کل جامعه سوق می‌داد. به همین علت در آن شرایط اختناق و ستمگری رژیم شاعنشامی که هرگونه محفل کارگری و مبارزه‌ای جنایت محسوب می‌شد، به اتفاق تنی چند از کارگران پیشرو یک گروه مخفی کارگری و هوادار سازمان را به نام "گروه روزیه" بنا نهاد. همین گروه بود که بر زمینه‌های تدارکاتی دزم، با سازمان دمی و هدایت اکثر اعتراضات و حرکات خودبخودی کارگران در مقطع قیام، نقش بسزایی در پیوند سازمان با طبقه‌ی کارگر ایفا کرد.

البته بعد از اینجای اراهی یک گزارش کامل از فعالیتهای جهان نیست، بلکه ذکر آن خصوصیتی مد نظر است که او را در زمره‌ی کسانی قرار داد که رژیم جمهوری اسلامی از همان ابتدای پیدایش خود برای حفظ و بقای نظم سرمایه و مهار کردن کار، لزوم نابودی‌شان را در سر می‌پروراند. هنگامی که رژیم خون او را بر زمین ریخت، دهها هزار کارگر از تهران تا آذربایجان از قتل او اندوخته‌ی شدند. می‌توان به جرات گفت که جهان در صفوف جنبش کارگری ایران و در میان دوستان و آشنایان و همچنین در شهر زادگاهش یکی از محبوب‌ترین و آگاه‌ترین چهره‌های کارگری بود.

قتل جهان چیزی را به نفع سرمایه تخمیر نداد، بلکه همان گونه که خود او در ترور توماج و یارانش بر زبان می‌آورد خونش سدی را درهم شکست و تلاشهای آزادی طلبانه‌ی طبقه‌ی کارگر را سرعت بخشید. ضربات بزرگ دیگری که بعدها بر سازمان چریکهای فدایی خلق ایران وارد آمد، دقیقاً همین نتیجه راه‌دنبال داشت.

او جانش را در فدای ضربات خائنین اکثریت، در روز تاریخی بزرگداشت



خطابه ای در شانزدهمین سالروز

رکعت‌ها خیزد سیاه‌هگل

در اوج حاکمیت سرمایه
 در اوج اختناق سیاه ستم‌شاهی
 آنگاه که
 خنجر خیانت حزب توده بر پشت جنبش
 توده‌ها
 خلق را
 به اوج بدبینی از مارکسیسم
 کشانده بود؛
 آنگاه که
 در پرتو سلسل حافظان نظم کهن
 در زیر سایه تانک و توپ سرمایه
 وابسته به امپریالیسم
 در پرتو خیانت عاقبت‌اندیشان
 خود فروش
 در زیر سایه شوم وحشت از ساواک
 آسمان مبارزات توده‌ها را
 سربسر
 ابر سیاه یاس فرا گرفته بود؛
 آنگاه که
 در پرتو آن سرکوب و آن خیانت
 در پرتو فرم سیاه رشد سرمایه
 در پهنه میهن فقر گرفته
 در اوج خاموشی و یاس توده‌ها
 جهان‌خواهان و بیساران می‌پنداشتند
 که

مطلق است قدرت رژیم ستم‌شاهی
 که
 ایران "جزیره ثبات" سرمایه
 است
 در اقیانوس توفانی خلق‌های
 ستمزده جهان؛
 آنگاه، به ناگاه،
 در سپیده‌دمان نوزدهم بهمن چهل و نه،
 خروشید، درخشید
 چونان "شیری رهاگشته از بند"
 چونان خورشید امید
 از پس ابر سیاه شب‌ظلمانی سرمایه
 "فدایی" خلق
 از دل جنگل سیاه‌هگل
 استوار و "سرفراز چون دماوند"
 و با مسلسل غرنده‌اش
 نشانه گرفت
 قلب ارتجاع و سرمایه حاکم را
 مغز خیانت‌کاران خودفروش را؛
 و به لرزه درآورد
 پایه‌های پایگاه امپریالیسم را؛
 کاخ بیداد ستم‌شاهی را؛
 و درهم ریخت
 - چونان توفانی سهمگین از دل
 دریای خلق

آرامش "جزیره ثبات" سرمایه‌را؛
 و در وحشتی عمیق فروبرد
 نگهبانان حاکمیت بیداد را
 با همه سازوبرگ و توانشان؛
 و به زوزه کشیدن واداشت
 عاقبت‌اندیشان سازشکار
 فرصت طلب را
 چونان گرگان تیرخورده در
 واپسین دم حیات؛
 و دماند
 در دل خلق اسیر
 نور امید رهایی از ظلمت
 شب حاکم‌را؛
 و تنید
 این صدا را، رعدا
 در سراسر میهن خاموش؛
 ای خلق، ای خلق، ای خلق‌های محروم
 زنده‌اند، رزمنده‌اند
 سازش‌ناپذیر در مصاف‌اند
 با حافظان نظم بیدادگر سرمایه
 فرزندان دلیر شما
 ای خلق، ای خلق، ای خلق‌های ستم‌دیده!
 به پا خیزیم.
 با بیداد بستیزیم؛
 و حکومت کارگران و زحمتکشان را

پی ریزیم .

شهروروستا چسپا تده بود

و

آنک

در سراسر میهن

سخن از "فدایی" خلق بود

که

پرچم مارکسیسم انقلابی را

با قدرت تمام

بر بالای مسلسل اقتدار خلق و

صداقت خویش

برافراشته بود:

پرچم سرخ کارگران ایران را

که سالهای سال

"حزب" خائن توده دردل خاک

سازش و فرم

مدفونش کرده بود.

آنک در سراسر کشور

سخن از سازمان چریکهای فدایی خلق

ایران بود

که

از دل خلاقیت مارکسیستی خویش

پیروزی کارگران و زحمتکشان

و مرگ حاکمیت سیاه سرمایه

در جدال طبقاتی تاریخی‌شان را

در عرصه میهن

نوید می‌داد.

سخن از فداییان جان برکفی بود

که

با نثار خون خویش

در راه بهروزی خلق

در صحنه مصاف رویا روی

با دشمنان خلق

با حاکمان نظم به شب نشسته سرمایه

پیشا هنگ شدند

جنبش نوین مارکسیستی کارگران و

زحمتکشان ایران را .

سخن از فداییان رزمنده‌ای بود

که دشمن تابه دندان مسلح اما

زیون

عاجز در نبردشان

عکس‌هاشان را بر در و دیوار

و برای سرهاشان

جایزه‌ها تعیین کرده بود.

سخن از مسعود بود،

سخن از بهروز بود،

سخن از پویان بود،

و سخن از بیژن بود،

که

چونان شیری شرز در بند

دشمن را از خودبه تنگ آورده بود،

بیچاره کرده بود.

سخن از تولد ستاد رزمنده انقلاب

بود

که

— درس آموز مکتب بزرگ مارکس و

انگلس

رهرو راه لنین

و ریشه دار در توده کارگران و

زحمتکشان —

خمس بی‌چون و چرای حاکمیت سرمایه

در صحنه جدال طبقاتی ایران بود.

امروز نیز

سخن از سترگ سنگر کارگران و

زحمتکشان ایران است که

با آنهمه

ضربات رژیم شاه و جمهوری اسلامی

— این حافظان نظم پوسیده سرمایه —

با آنهمه

خیانتت فرمیستهای "اکثریت"

— این‌ضدانقلابهای "دوسرنجس"

که کمر بسته بودند

تا "سازمان" را از راه انقلاب

به راه رفرم

و به دامن سیاه "حزب" خائن

توده بکشانند —

پا بر جای و استوار

شکوفای و سرفراز

با انسجام تمام

در صحنه جدال کار و سرمایه

پوینده و پیگیر مانده است

و با زدودن تمام انحرافهای چپ‌وراست

از دامن خونین خویش

و با افشا کردن تمام چهره‌های

خیانت و سازش در هر پوششی که

باشند،

آهنین عزم و تسلیم ناپذیر،

در راه آگاهی و شکل توده

کارگرو زحمتکش

در راه براندازی سلطه امپریالیسم

و حاکمیت سرمایه،

در راه کسب استقلال و کار و مسکن

و آزادی برای توده‌ها،

در راه حاکمیت کارگران و زحمتکشان،

در راه ایجاد سوسیالیسم و

رها نندن میهن خونبار

از یوغ جهل و سرمایه

از رزم انقلابی خویش

لحظه‌ای غافل نمانده است؛

و

در این راه خونبار و پرافتخار

هزاران

مسعود و پویان

بهروز و بیژن

مرضیه و مهرنوش

مفتاحی و حمید

سعید و اسکندر

هادی و نظام

کاظم و خشار

تقدیم انقلاب کارگران و زحمتکشان

کرده است .

رستاخیز سیاهگل ،

آری،

آغازی دیگر است .

یاد به خون تپیدگانش جاودان باد و

راهشان پر رهرو

و برافراشته باد

پرچم سرخ سازمان‌شان

بر دوش پیشتا زان فدایی

در راه رهایی کارگران و زحمتکشان

و میهن خونبار

از یوغ دین و سرمایه .

الف . ن . دی ماه ۱۳۶۴

مبارزه‌ی قاطعانه با دین يك وظيفه‌ی اساسی برای مارکسیست‌های ایرانی در مقطع کنونی است

مبارزات ضد شاه - ضد امپریالیستی دهنی پنجاه و برخی درک‌های نادرست از رابطه‌ی زیرینا و روبنا، برخورد قاطعانه‌ای با دین انجام نگرفته است. در ادامه‌ی بحث خود در این شماره‌ی جهان سعی خواهیم کرد مفهوم و چارچوب مبارزه با دین را بیشتر بازکنیم.

باید از این فرصت تاریخی کمیاب و دیرپاب برای مبارزه با دین اسلام و مذهب تشیع استفاده کنند. همچنین توضیح دادیم که به دلیل سنت اپورتونیستی و سازشکارانه‌ی حزب ضدانقلابی توده در برخورد با دین و حضور سازمان مجاهدین در عرصه‌ی

در بخش اول مقاله بحث ما به اینجا کشیده شد که به دلیل یکی شدن رسمی دین و دولت در ایران پس از به قدرت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی، مبارزه با دین برای مارکسیست‌های ایرانی اهمیت ویژه‌ای یافته است. در آنجا تاکید کردیم که مارکسیست‌ها



(بخش دوم)

و آنارشیستی دست می‌زنند. چنین حرکت‌هایی نه تنها مبارزه‌ی اصولی با دین نیست، بلکه باعث تقویت تعصبات دینی نیز می‌شود. از چنین حرکت‌هایی باید اکیدا پرهیز شود. ما باید آگاه باشیم که تعصبات دینی سخت‌ترین تعصبات است.

ما نمی‌توانیم و نباید، برای نمونه، در کارگری را که مذهبی است، مرتجع بنامیم. ما باید در برخورد به افراد مذهبی، آنان را آگاه کنیم. مذهبی بودن بسیاری از توده‌های کارگر و زحمتکش بدان علت است که طبقات استثمارگر چنین تفکراتی را در جامعه تحکیم و تقویت می‌کنند. نباید به فرد مذهبی، به اعتبار مذهبی بودن حمله کرد. به جای مبارزه با باورهای مذهبی، باید پایه‌های مادی این باورها را نابود کرد.

عز دینی دارای ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی است. برای نابودی دین باید این ریشه‌ها را از بین برد. تصور این که صرف مبارزه با دین، باعث نابودی آن می‌شود، تصوری غیر علمی و ایده‌آلیستی است. دشمن اصلی

می‌دانیم و لذا مبارزه با آن را در رأس همه‌ی مبارزات قرار می‌دهیم. این نظریه که در بعضی محافل بورژوازی رایج است و دین اسلام را علت عقب ماندگی جامعه‌ی ایران و جامعه‌هایی شبیه آن می‌دانند، نظریه‌ای نادرست و سطحی است. ما اعتقاد داریم که علت العلل عمده‌ی گرفتاری‌های جامعه‌ی ایران نظام سرمایه‌داری وابسته است. مبارزه‌ی اصلی ما، البته، با این نظام است. ولی بر این نکته عم تاکید داریم که در ایران دین سیر سرمایه شده است. از این رو، برای مبارزه با سرمایه باید با سیر آن نیز به مبارزه پرداخت.

ممکن است تصور شود که مبارزه با دین، به معنای آن است که افراد مذهبی باید از بین بروند. یا ممکن است برخی گمان کنند که مبارزه با دین معنایش آن است که در حضور افراد مذهبی به خدا و پیغمبر و امامان دشنام دهیم و یا این که کتاب "مقدس" قرآن را در پیش روی معتقدان به آن پاره پاره کنیم. شاید کم نباشند کسانی که به چنین حرکت‌های چپ روانه

با دین چگونه باید مبارزه کرد؟

پیش از هر چیز تذکر این نکته ضروری است که منظور ما از اساسی دانستن وظیفه‌ی مبارزه با دین در مقطع کنونی به هیچ وجه به معنای مطلق کردن یا محور قرار دادن این گونه مبارزه نیست. یا به سخن دیگر، منظور ما این نیست که مبارزه در عرصه‌های دیگر فرعی‌اند. ما صرفا بر این عقیده‌ایم که مبارزه با دین اسلام در وضعیت کنونی جامعه‌ی ایران اهمیت ویژه‌ای یافته است و مارکسیست‌ها موظفند به طور جدی و قاطعانه به این مساله برخورد کنند. مفهوم مبارزه با دین به معنای نادیده گرفتن و یا کم بها دادن به مبارزه با نظام سرمایه‌داری نیست. به سخن دیگر، مبارزه با دین به معنای نفی مبارزه‌ی طبقاتی علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم نیست. ما وقتی که می‌گوییم مبارزه با دین يك وظيفه‌ی اساسی است، نباید این تصور نادرست پیش بیاید که ما دین را در جامعه‌ی کنونی ایران "علت العلل" تمام بدبختی‌ها

ما دستگاه دینی نیست. برای مبارزه‌ی اصولی با دین باید ریشه‌های مادی دین خشکانده شود.

به نظر ما تنها راه مبارزه‌ی علمی و اصولی با دین مبارزه‌ی ایدئولوژیک است. مارکسیست‌های ایرانی در لحظه‌ی کنونی برای مبارزه با دین هیچ سلاح کارسازتری از سلاح تبلیغ و ترویج علیه دین ندارند. ولی ما می‌دانیم که دین تنها با مبارزه‌ی ایدئولوژیک و تبلیغات سیاسی از بین نمی‌رود و عمان طور که گفتیم برای خلاصی کامل از دین باید شرایط مادی‌ای که دین بر آن استوار است، نابود شود. ولی با مبارزه‌ی ایدئولوژیک علیه دین یکی از پایه‌های اساسی نظام سرمایه داری ایران متزلزل می‌شود. کمونیست‌ها در عین حال که می‌دانند که مبارزه با دین اساساً از طریق مبارزه با بنیادسای اقتصادی و اجتماعی آن می‌گذرد، گسترده‌ترین آموزش علمی و تبلیغات ضد دینی را نیز سازماندهی می‌کنند.

مبارزه‌ی ایدئولوژیک با دین در کنار سایر وجوه مبارزه در تمامی عرصه‌های اجتماعی یکی از وظایف مهم کمونیست‌ها در لحظه‌ی کنونی است. بدیهی است که شعار مبارزه‌ی ایدئولوژیک با دین در متن شعار سرگونی رژیم جمهوری اسلامی و اقدام عملی برای آن مطرح می‌شود.

مبارزه با دین باید در دو سطح ترویجی و تبلیغی انجام گیرد. باید طی کارهای تحقیقی علمی گویا حقیقی ادیان و، به ویژه، دین اسلام را افشا کنیم. باید زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی پیدایش دین اسلام را نشان دهیم. با تحلیلهای دقیق و مو شکافانه باید نشان دهیم که نام ادیان به دست بشر ساخته شدند. باید با بررسی وضعیت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی عربستان نشان دهیم که چه نیازهای مادی و مشخصی پیدایش دین اسلام را ضروری ساخت. باید با روشن ساختن

نقش محمد در ایجاد دین اسلام بر عمگان آشکار کنیم که او یکی از بزرگ‌ترین شیادان تاریخ بوده است. باید بر همه روشن شود که قرآن نه تنها یک کتاب آسمانی و مقدس نیست، بلکه چون یک کتاب زمینی نیز ارزشی ندارد.

در کنار این کوششهای روشنگرانه باید جنایاتی را که در طول تاریخ بر مبنای دین انجام شده است، و به ویژه جنایات دین اسلام در تاریخ ایران را نشان دهیم. مردم باید بدانند که در طول تاریخ جوامع طبقاتی دستگاه دینی همیشه در خدمت استثمارگران بوده است. باید رابطه‌ی دین و نظامهای ممتنی بر ستم و استثمار را با تمام ظرفتهایش افشا کنیم. همچنین باید نگرش علمی را مرچه بیشتر تقویت کنیم. باید ماتریالیسم دیالکتیک را بیشتر و بیشتر بیاموزیم و تا آنجا که می‌توانیم به دیگران نیز آموزش دهیم. مرچه دید علمی در جامعه تقویت شود، جهل مذمبی تضعیف می‌شود.

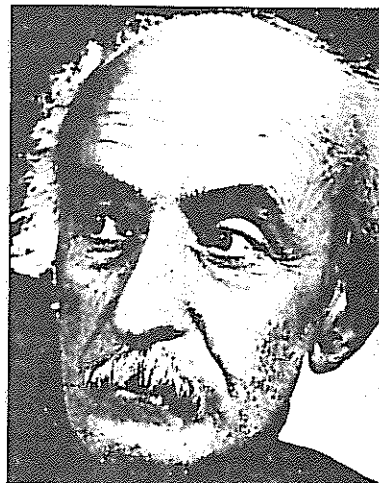
بسیاری از کارهای تحقیقی و روشنگرانه‌ای که برشمردیم، به راحتی در خارج از کشور انجام پذیر است. از جنبه‌های بسیاری نیز انجام دادن چنین کارهایی در خارج از کشور آسان‌تر است. منابع برای تحقیقات علمی در مورد دین در خارج از کشور بسیار بیشتر است و دسترسی به آنها نیز سهل‌تر است. از همه مهم‌تر فراغتی که برای انجام چنین کارهایی در خارج از کشور وجود دارد اصلاً با وضعیت داخل کشور قابل مقایسه نیست. باید از شرایط خارج از کشور نهایت استفاده را به عمل آوریم و بدون هیچ گونه تلف کردن وقت در کنار سایر وظایف مبارزاتی به تحقیقات مستند و روشنگرانه‌ای در مورد ماعت دین دست زنیم. باید به ویژه با آثار کلاسیک مارکسیسم در مورد دین آشنا شویم. مطالعه‌ی تحقیقات علمی بی‌نظیر



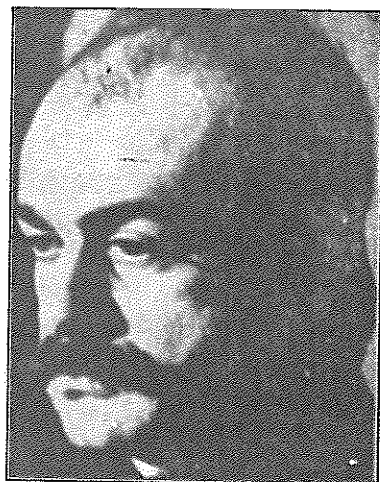
انگلس درباره دین، که پیچی ادیان و شیادی پیامبران را با وضوح تمام به نمایش می‌گذارد، برای همه ضروری است.

در کنار مبارزه‌ی ایدئولوژیک و تبلیغات سیاسی علیه دین اسلام، باید با به اصطلاح اسلام راستین مجاسدین نیز مبارزه شود. اسلام راستین عمین اسلامی است که خمینی پیاده می‌کند و صحبت از نوع اسلام دیگر فریبی بیش نیست. بین اسلام مجاهدین و اسلام خمینی هیچ تفاوت بنیادی وجود ندارد. تنها تفاوت بین این دو نوع اسلام، تفاوت بین دو شیوه‌ی حفظ نظام سرمایه‌داری وابسته در ایران است. مسعود رجوی تنها یک مارتین لوتر نابهنگام است. لوتر توانست با فرمهایی در دین

نیمای شعر روشنفکرانه



شانزدهم دی ماه مصداق است با بیست و ششمین سالگرد خاموشی نیما یوشیج، بنیانگذار شعر نو فارسی و یکی از چهره‌های نامدار شعر انقلابی و مترقی ایران ۲۹۰ بهمن ماه نیز مصداق است با سالگرد به خون تبیدن خسرو گل‌سرخ‌ی یکی از روشنفکران پیشتاز و مبارز. برای گرامی‌داشت یاد این دو چهره‌ی بزرگ شعر مترقی و مردمی معاصر ایران، مناسب دیدیم که یکی از مقاله‌های گل‌سرخ‌ی را در مورد شعر نیما درج کنیم. این مقاله اولین بار در نشریه‌ی "جزوه شعر" به چاپ رسیده بود.



نیما وقتی شروع کرد دورانش دوران بی‌چهره‌ای بود که اثر فرض کنیم همه چیز در آن مطرح بود ادبیات مطرح نبود ادبیات به مفهوم ایجاد رابطه با جامعه، به مفهوم آگاهی دهنده و ادبیات به مفهوم راست گفتن به خود و راست گفتن به زندگی.

سریجی از سنت‌های ریشه گرفته در زمانه‌ای که سنتها برای زیربانگداشتن یک نظام مفید تشخیص داده می‌شود کاری آسان نیست. حالا این سنت می‌خواهد سنت ادبی باشد یا نجابت در محراب و یا از دستمال پرچم ساختن. نیما چون "عدایت" تنها به جنگ سنت ادبی نرفت او علیه همه‌ی سنت‌هایی برخاست که به عنوان یک میراث لال و الزام آور بر سرزمندی ناچار به قبول آن بود. انقلاب مشروطیت وضع را تا حدودی تغییر داد ما در ادبیات به عنوان عامل توده‌گیر چه داشتیم: شعر در نتیجه‌ی شعر پوست انداخت و شعرهای میهنی و ناسیونالیستی جای شعرهای مجلسی و تفننی و چنگ را تا حدود زیادی گرفت. شعر سلاخی شد به عنوان نجو مستبدان و غارتگران سرودی شد با بردی بسیار گسترده که توده‌های اکثریت مردم آن را زرمه می‌کردند تا خشم و اعتراض خود را علیه نظام حاکم

بر جامعه توجیه کنند. در دوران درگیریهای جنگ مشروطیت و بعد از آن ما با شاعرانی رویرویم که کم و بیش دست به تجربه‌ی شعر انگیزه‌ای و نزدیک به مناسبات اجتماعی زده‌اند و شعرشان از قوه‌ی محرکه‌ی خاصی برخوردار است. این تجربیات که ضرورت تاریخی بود نمی‌توان آن را بی‌ارزش دانست. در این دوره شعر از نظر نزدیکی به توده‌های اکثریت نقشی رسا و گسترده به عهده گرفت و به ایفای این نقش نشست می‌بینیم که "نیما یوشیج" زاده‌ی دوران ادبیات انگیزه‌ای است ادبیاتی که در شعر خلاصه می‌شد و این شعر در برانگیختن حس و رفتار توده‌ها اعمیت داشت. نیما دریچه‌ای را که به سوی شعر گشود گذشته از آشنایی او با شعر فرانسه دریچه‌ای است منگی به تجربیاتی که قبل از او در زمینه‌ی اجتماعی کردن شعر و نجات آن از حدود تعارف انجام گرفته بود "نیما" به خاطر آن در خور ارج گذاری است که با عوشمندی به درک این ضرورت نشست: که شعر جوانه زده را به عیات زنده‌تر و وادتری ارائه کند که بعد از مشروطیت دچار سکون شده بود. او دید که سنت‌های شعری پوسیدگی دارد نمی‌توان در آن از سر آزادی بال‌گشود. دیگر ظرفیت و گنجایشی ندارد او که به آزمون‌هایی

در زمینه‌ی شعر سنتی دست زده بود يك باره در خواب پایه‌های شعر ما را کشف نکرد افسانه گشایش راه او بود چه در افسانه سنت وجود داشت اما فکر سنتی نبود حرف و برداشت سنتی نبود نیما که نمی‌توانست افسانه را تکرار کند - به لحاظ شناخت زندگی و ریتم آن و زبان جریان گرفته در زمانه‌اش - از دنباله‌روی افسانه سر باز زد و به رعایی و آزادگی در شعر دست یافت. او سنت را به مثابه‌ی نوعی استثمار اندیشیدن دید که نمی‌شود با بهره‌گیری از قواعد و دستور آن از رنج "شب یا" عا سخن گفت زیرا در آن صورت ریتم مصنوع و تکرار شده‌ی شعر با اندازه‌های معین خود سرنوشت شعر را مشخص می‌کرد چیزی می‌شد به مثابه‌ی دیدار خاقانی از ایوان مداین.

نیما استیک زبان را دریافت. زیرا تا آن تاریخ به استیک زبان محاوره بی‌نگاه مانده بودیم و استیک در زنگوله‌های کلام اسیر مانده بود. نیما نخست زبان را شناخت و کم و کیف آن را و روحش را در ابتدایی ترین شکل تکلم دریافت زبان جاری در جامعه را که به لحاظ ضرورت‌های اقتصادی و اجتماعی شکل گرفته بود این مساله که خود نوعینی به موازین سنتی بود. مشکل بزرگی نیز به حساب می‌آمد زیرا هر کلمه‌ای اجازه‌ی ورود به شعر را نداشت. هر کلمه با مقیاسها و معیارهای مشخص ادبی آن روزگار استاندارد شده بود این جا مشکل نیما را در ابتدایی ترین ابزار کار یعنی کاربرد واژه در می‌یابیم. شعر نیما را خون حمام فین رنگ کرده بود. نیما یوشیج وارث ستمهای نظام حاکم بر خلق ایران شد نظامی که طی چند قرن با خودکامگی‌های خویش کشنده‌ی هر گونه جنبش ترقیخواه در این خاک بودند فرنگ را در حره‌سرای خود می‌دیدند و رفتار مودبانه‌ی خواجگان دلیل فرهنگ ملی بود نیما شاعری

است که در انحطاط فرهنگ ایران متولد شد و این انحطاط او را متاثر کرد تا مخالف آن حرکت کند.

این سؤال همواره در مورد نیما مطرح هست که اگر او آغاز نمی‌کرد کسی دیگر انقلاب شعر را شروع می‌کرد؟ - بله - این يك نیاز بود. يك ضرورت بود که می‌باید چنین می‌شد شعر به عنوان تنها هنر ملی ما که پشتوانه‌ی سرشاری داشت می‌باید با دگرگونی‌های مناسب اجتماعی تنبیر می‌کرد ولی در يك شرایط مناسب آنکه قوه‌ی حسی و شناختش از جامعه افزون باشد و ادراک و تشخیص او افزون‌تر از دیگران جلوتر راه می‌رود و نقش تعیین کننده‌ای به‌عهده می‌گیرد و نیما نیز که از معاصرانش باعوش‌تر بود نه به آسانی توانست و خواست و نقش تعیین کننده را به‌عهده گرفت.

واقعیات همیشه توسط افراد معینی صورت نمی‌گیرد، بلکه معلول شرایطی خاص است ولی کیفیت این واقعیات بستگی مستقیم به شخصیت افراد دارد و نیما این شخصیت را داشت که در برابر مخالفت‌ها بایستد و سمن نیروی مخالفان بود که نقش او را روشن‌تر رنگ زد. پی‌بردن مخالفان به اینکه وقوع يك نمود معین اجتناب نشدنی است و تنزل (روحی و فکری) مخالفان تنها تظاهر نیروی شرایطی است که برای ظهور آن نمود مساعد هستند این تظاهر خود نیز از شرایط مساعد است پس خود عمل پی بردن به ضرورت علت نیست بلکه این معلول شرایط مساعد موجود است. نیما در شرایطی مساعد دست به انقلاب در شعر زد یعنی این شرایط مساعد بود که شاعری مثل نیما در آن پدید آمد و چون شخصیت لازم را داشت در این شرایط مساعد مشخص شد: در نتیجه نیما جدا از شرایط تاریخی و اجتماعی او قابل بررسی نیست.

طلوع نیما در يك ناپسامانی عمه‌جانبه فرهنگ و اجتماعی است

در دورانی که استعمارگران از خون ما نشئه می‌شدند و از خاک ما خورجین می‌دوختند این ضربه هولناک در چه غنگامی فرود می‌آمد؟ در زمانی که تعداد مدارس از تعداد انگشتان تجاوز نمی‌کرد و مردم الفتی عمیق با فقر و گرسنگی داشتند. "پیش چشم تر او نقشه نان. نقشه‌ی زندگی این دنیا است" و مستی مردان يك باخته که از نیروی ناسیونالیستی سرشار بودند بدون آن که شمی واقعا عمیق و آگاهانه سیاسی و اجتماعی داشته باشند خود را فدای خاکی می‌کردند که در آن خون بایک ها و مزدک ها تاریخش را رنگین کرده بود. نیما راستی در این زمان چگونه آغاز کرد؟ این مرد یوشی که اهل تفنگ نبود و اهل شعر بود این جبر تاریخی را دریافت که باید همراه موجهای عملی جامعه حرکت کند اگر دیگران با سلاح به جنگ استعمار و استثمار می‌روند او باید به عنوان شاعری وابسته به این قوم و به این ملت و ستم و بی‌عدالتی روا شده به آن باید به این ستیز دامن زند و انگیزه‌ی مبارزه را در میان مردم قدرت دهد.

دوران نیما رنج لازم را که به اعتقاد خود او مایه‌ی سروده‌هایش شد در اختیارش گذارد به او زخم کاری و عمیق زد و او را رها از عوامل دست و پا گیر "عمر" کرد تا در گزینش راعی که می‌باید ادبیات در آن نقشی به عهده گیرد تردید نرزد. او که به صداقت انسان در طبیعت ناب و خالص و دست نخورده و با قوانین ابتدایی زندگی آن آشناست مواجهه‌ی او با دنده چرخهایی که برای حکومت اجتماعات به اصطلاح متمدن در شهر خلق شده است تا او را له کند و از سویی انسان درمانده در این شرایط قبل از آن که به اندیشه‌ی کیفیت زندگی خود باشد در بند کمیت آن و نیز ملزم به رعایت چگونگی تراویدن‌هایی است که نظام حاکم بر جامعه برایش

پدید آورده است. جانمایه‌ای برایش فراگرد آورد که در آن اعتراض به قوانین این گونه زیستن آشکار می‌شود و عمین اعتراض است که او را وا می‌دارد چنین نمایشی از گروههای مختلف جامعه به دست دعد. او در شعر "به سوی شهر خاموش" می‌سراید: (و شکنجه به عناد سیهش* همچو سیه زندان هاش) - دمدم می‌فشرد دندانه‌هاش و طمع عرزه در آ - کرده نمه چشمان کور - همچنانیکه حق غیر خوری گوش کسان ساخته‌گر - و عمه روی جهان کرده سیاه - و تبه کاران مقبول (پی سود خود با پیکر اشباع شده) صف بیاراسته‌اند و مدد کاران مردود (پی سود دگران) با کفی نان به مدد خاسته‌اند - و کج اندازان (به گواهی خاموش) - از پی وقت کشی خود و خواب گران - مانده لایبی یک قد شده الفاظ فریب آور را گوش...)

نیما که زاده‌ی یک انحطاط فرنگی است بسیار تنها می‌ماند و فقط از جانب گروههایی خاص از جامعه که لزوم کار او را حس کرده بودند حمایت می‌شود این مهجوری و تنهایی در برقراری رابطه‌ی وسیع با جامعه به او نوعی آینده نگری می‌بخشد و او را می‌دارد که بگوید نتیجه‌ی کارش در آینده معلوم خواهد شد در نتیجه او را از در "کوران قرار گرفتن" تا حدودی باز می‌دارد این بدان مفهوم نیست که او از کوران سود نمی‌گیرد بلکه منظور این است که او به سوی انزوا و فرزانی خاصی می‌آید زیرا دروغزنی راهمجا و در هر گروهی از جامعه شاهد می‌شود. وقتی هنرمندی پیوند خود را با هر گروهی قطع شده می‌بیند به کجا کشانده خواهد شد؟ آیا در نقطه‌ای که نیما ایستاده بهترین نقطه‌ی ایستادن هنرمند در چنان شرایطی نیست؟ نیما به لحاظ خلق و خوی و منش روستایی و مهجوری با زندگی شهر و سر خوردن از جریانهای

جهت دشمنده‌ی آن به نوستالژی بی‌مانندی کشانده شد. او در شعرش شهید شد بدون آن که شهادتی باشد با درنگ بر فرزانی و بدون هیچگونه خشونت در برابر نیروی فزاینده‌ای که به ناپودی و مرگ رابطه‌ی حداقل منطقی انسان با طبیعت و زندگی می‌نشیند آیا می‌تواند امروز پذیرفته شود؟ بدون تردید نه - دیگر نمی‌توان کاندی بود و با درنگ بر فرزانی بدون خشونت بی‌فناوتی سخت گیرانه به عنوان هنرمند موقعیت تاریخی را باز شناخته. نیما ستایشگر دوران خویش نیست او بی‌ورش می‌برد او شهادت انسان را در تاریخ زندگیش تکامل یافته دید و لب به شکوه نکشود بدون شک این می‌تواند این اعتراض خشونت شاعر باشد او دید مساعدتی و حرکتی در رفایی انسان نیست آنچه که هست تکمیل کننده‌ی نیرویی است که پرتاب او را به اعماق آسان تر می‌گرداند.

شعرهای خونی و رگی نیما شعرهایی که او را به یک باره شاعری می‌شناساند که رسانخیزی در مرحله‌ی شعر پارسی است. شعرهای طبیعت اوست. او طبیعت را همه چیز می‌پنداشت. که انسان در آن می‌تواند به عنوان عاملی برای نیالودن و رستگاری از آن مدد گیرد. ولی آیا رستگاری در شرایطی که همه چیز به عنوان عامل کشنده‌ی حس و رفتار نوده‌ما مطرح می‌گردد، به غایت مفهومی دارد که ما آن را سراسر عمه‌ی آن چیزهایی پنداریم که می‌شود با آن به زندگی خشونت بار و خودسرانه‌ی یک اقلیت را بر یک گروه بزرگ تحمل کرد؟ - خوب - می‌بینیم که نیما رستگاری خود را در طبیعت بدوی - به لحاظ مشی کوبستانی خود می‌جست - ولی مساله‌ای که در این جا باید مطرح شود و در خصوص نیما مرکز نباید از یاد برد نحوه‌ی برداشت او از طبیعت است. او از هر عنصر طبیعت - و

رابطه و پیوند این عناصر با یکدیگر - به عنوان اشاره‌ای به یکی از نمودهای زمانه‌اش که خواه نا خواه در زندگی اجتماعی می‌توانسته مشخص شود - سود می‌گرفته است. ما می‌توانیم هر لحظه‌ای را هر روزه‌ای را هر پیژواک نومی‌دی و هر درگیری و فریاد او را که وسیله‌ی عناصر طبیعت بیان شده است نه تنها در دوران او بل در دوران خویش و در نظام اجتماعی خود شاهد باشیم.

نیما چهره‌ی طبیعت را یک چهره‌ی انسانی جست که عظمت آن می‌تواند عظمت خود انسان آزاد باشد. نیما وسیله‌ی عناصر طبیعت به انسان نزدیک می‌شود و این نزدیکی او تا آنجا اوج می‌گیرد که انسان و طبیعت را بر یکدیگر منطبق می‌گرداند و برداشت او از طبیعت نه عکاسی، یک برداشت انسانی می‌شود که طبیعت در آن لال نیست. شاعر از میان طبیعت قالبهای انسانی شعرش را کشف می‌کند. چشم گردانی او در حد یک نگاه مجسم یا یک نگاه وصف کننده پایان نمی‌گیرد، بلکه نگاه او می‌کاود جستجو می‌کند سراسر انسان است، شادمان از جریان روابط عناصر طبیعت است آیا انسان می‌تواند به این جریان شاد نزدیک شود؟ پرندگان وحشی جنگل در شعر نیما جایی خاص دارند پرندگان که همواره نمودار آزادی و رفایی است و بال گشودنی در پهنای بی‌نهایتی در سروده‌های نیما نوید دهنده است دعوت کننده است زندگیشان آوازشان و حرکتهاشان که غربت زده می‌نماید عزلت انسان را از آزادی باز می‌گیرد. آیا خود نیما " تیرنگ " نیست که بر شاخه‌ی " اوجا " نشسته است و تنهاست؟

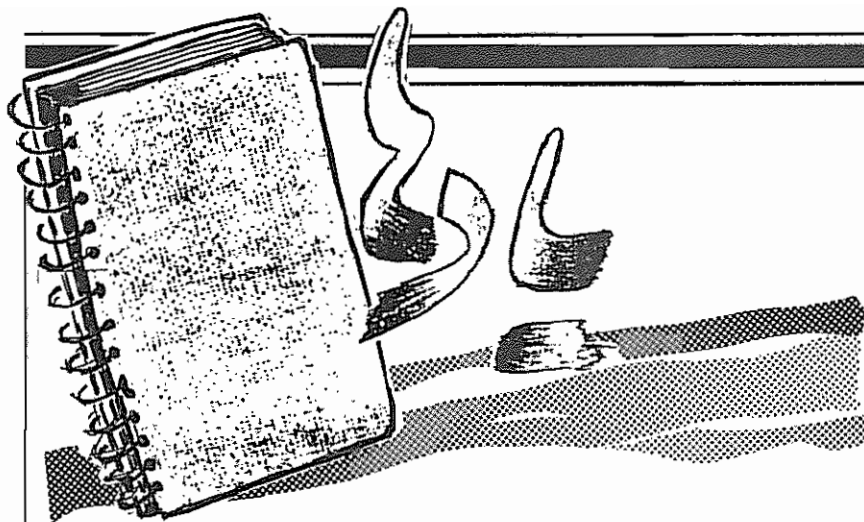
خشک آمد کشتگاه من

در جوار کشت همسایه

گرچه می‌گویند می‌گیرند روی ساحل نزدیک

سوگواران در میان سوگواران

قاصد روزان ابری داروک! کی می‌رسد باران



پل لافارگ (۱۹۱۱-۱۸۴۲)، کمونیست فرانسوی، دوست و داماد (همسر لورا) مارکس بود. در نخستین انترناسیونال عضویت داشت و به بنیادگذاری حزب کارگران فرانسه، در سال ۱۸۶۸، کمک کرد. لافارگ یادمان های خود از مارکس را به سال ۱۸۹۰ نوشته است.

من مارکس را نخستین بار در فوریه ی سال ۱۸۶۵ دیدم، نخستین انترناسیونال در روز بیست و هشتم سپتامبر ۱۸۶۴، در نشستی در تالار سنت مارتین، در لندن، تشکیل شده بود؛ و من از پاریس به لندن رفته بودم تا مارکس را در جریان تکامل سازمانی جنبش در فرانسه بگذارم. م. تولن، که هم اکنون در جمهوری بورژوا یک سناتور است، برای من معرفی نامه ای نوشته بود.

بدان زمان، من بیست و چهار ساله بودم. اثری را که مارکس در آن نخستین دیدار بر من گذاشت تا زنده باشم از یاد نخواهم برد. حال مارکس، بدان هنگام، خوب نبود. داشت نخستین جلد کاپیتال را می نوشت، که تا دو سال بعد، یعنی تا سال ۱۸۶۷، منتشر نشد. می ترسید نتواند کار خود را به پایان ببرد؛ و، از همین رو، دیدارهایی که افراد جوان با او داشتند شادش می کرد. می گفت: " باید مردانی پرورش دهم که تبلیغ کمونیسم را پس از من دنبال گیرند."

کارل مارکس یکی از مردان کیمیایی بود که می توانند هم در علم رهبر باشند و هم در زندگانی اجتماعی؛ این دو جنبه از شخصیت او چندان

به هم نزدیک و با هم یگانه بود که هیچ کس نمی تواند او را بشناسد مگر آن که پژوهشگر بودن و رزمنده ی



پل لافارگ، دوست و داماد مارکس

سوسیالیست بودن او را با هم در نظر آورد.

مارکس بر آن بود که علم را باید برای خود آن، یعنی بی نظر داشتن به برآیندهای بعدی و عملی آن، پژوهید. با این همه، به اندیشه ی او، دانشمندی که از شرکت جستن فعالانه در زندگانی اجتماعی کناره می گیرد، یا خود را در اتاق کار یا آزمایشگاه - همچون کرمی در پیله ی ابریشمین خویش - زندانی می کند و از زندگانی و مبارزه ی سیاسی همزمانان خویش دوری می جوید،

به خود کم بها می دهد. می گفت: " علم نباید لذتی خود خواهانه باشد. آتانی کنه از این نیکبختی برخوردارند که می توانند خود را وقف پژوهشهای علمی کنند می باید نخستین کسانی باشند که دانش خویش را در خدمت انسانیت می گذارند." یکی از سخنان دلخواه او این بود: " برای انسانیت کار کن."

مارکس با طبقات زحمتکش، در رنجهایی که می برند، از زرفای دل احساس همدردی می کرد. اما، نه برخورد های احساساتی، بل که بررسی تاریخ و اقتصاد سیاسی بود که او را به نظریات کمونیستی رهنمون شده بود. بر آن بود که هر انسانی که از تعصب بری باشد و از تاثیر منافع خصوصی آزاد باشد و پیشداوری های طبقاتی کورش نکرده باشد، به ناگزیر، به همین نتیجه ها خواهد رسید.

با این همه، گرچه مارکس تکامل سیاسی و اقتصادی جامعه ی انسانی را بی هیچ عقیده ی پیش دریاخته ای بررسی می کرد، اما همیشه تنها با این قصد می نوشت که برآیند های پژوهش خود را انتشار دهد و تبلیغ کند و عزم جزم کرده بود که برای جنبش سوسیالیستی، که تا آن زمان در ودای ناگجا آبدگرایی راه گم کرده بود، بنیادی علمی فراهم آورد. نظریات خود را تنها

انقلاب در آفریقای جنوبی

آفریقای جنوبی - مهم‌ترین پایگاه امپریالیسم جهانی در قاره‌ی آفریقا - دستخوش بحران شدیدی شده است. مبارزات قهرآمیز زحمتکشان سیاه پوست دولت نژادپرست آفریقای جنوبی را در ورطه‌ی سقوط قرار داده است. بی‌شک، انقلاب در آفریقای جنوبی ضربه‌ی سهمگینی بر امپریالیسم جهانی وارد خواهد کرد. وقایع اخیر در این کشور، برای نیروهای طرفدار سوسیالیسم، اسمیت به سزایی دارد. در این مقاله کوشش خواهد شد، با شرح مبارزات کارگران و زحمتکشان، موقعیت سیاسی در این کشور بررسی و روشن گردد.

☆☆☆

آفریقای جنوبی با جمعیتی برابر ۳۰ میلیون نفر (۲۵ میلیون سیاه‌پوست و ۵ میلیون سفیدپوست) در جنوبی‌ترین منطقه‌ی قاره‌ی آفریقا قرار دارد. این کشور، که دارای غنی‌ترین منابع و معادن دنیاست، ۶۰ درصد نخیره‌ی گروم جهان و ۷۸ درصد نخیره‌ی منکتر جهان را در خود دارد.

بیش از ۷۰ درصد طلا و الماس دنیا از معادن آفریقای جنوبی استخراج می‌شود. علاوه بر این، این کشور دارای معادن اورانیوم، مس، روی و نیکل است. موقعیت جغرافیایی این کشور، خصوصاً دماغه‌ی امید نیک، که محل عبور تعداد بی‌شماری کشتی‌های بازرگانی است، اسمیت نظامی - اقتصادی خاصی دارد.

تاریخچه‌ی تکامل سیستم آپارتاید

نژادپرستی در آفریقای جنوبی سابقه‌ی بسیار طولانی دارد؛ اما تنها پس از جنگ جهانی دوم بود که سیستم آپارتاید در این کشور مستقر شد. تا سال ۱۹۴۸، "حزب متحد" به نمایندگی از سرمایه‌داری انحصاری حکومت می‌کرد. سیاستهای اقتصادی این حزب بر افزایش استخراج طلا و سنگها و فلزات قیمتی استوار بود.

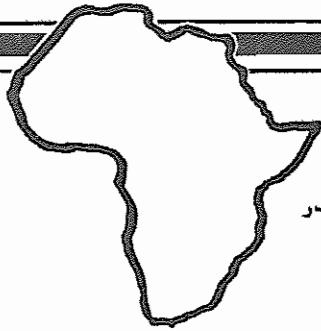
عدم حمایت این حزب از صنایع سنگین و سرمایه‌داری در بخش کشاورزی باعث نارضایتی بورژوازی صنعتی در این کشور شد. پس از جنگ جهانی دوم، این افشار بورژوازی با خرده‌بورژوازی سفید متحد شدند و، با تشکیل حزب "ناسیونالیست"، توانستند در انتخابات اکثریت آرا را به دست آورند. تا سال ۱۹۴۸، سیاه‌پوستان حق داشتند، با انتخاب ۳ سفیدپوست، نمایندگانی برای دفاع از حقوق خود روانه‌ی پارلمان کنند. اما، با به قدرت رسیدن حزب ناسیونالیست، اینان به طور کلی از حق رای محروم شدند. با برقراری سیستم آپارتاید، که درحقیقت وسیله‌ای برای استفاده از نیروی کار ارزان و استثمار کارگران بر اساس تفاوت‌های نژادی است، نیره‌پوستان آفریقای جنوبی از کلیه حقوق سیاسی - اجتماعی محروم شدند.

قوانین آپارتاید

۱- حق مالکیت زمین - طبق این قانون، سیاه‌پوستان آفریقای جنوبی تنها در مناطق تعیین شده (که شامل ۱۳ درصد کل مساحت این کشور است) حق مالکیت زمین دارند. این قانون، همچنین، تعداد سیاه‌پوستانی را

که به صورت مستاجر یا کارگر کشاورزی در اراضی سفیدپوستان زندگی می‌کنند، محدود می‌کند.

۲- قوانین کنترل حرکت و اقامت سیاه‌پوستان در مناطق سفیدپوستان - از این قانون در جهت حفظ نیروی کار ارزان استفاده می‌شود. طبق این قانون، کارگران مجبورند، به منظور کسب اجازه‌ی اقامت در مناطقی که کار وجود دارد، با کارفرما قراردادی دراز مدت امضا کنند؛ و زمانی که کارفرما دیگر احتیاجی به کارگر ندارد، کارگر مجبور است سرچه زودتر به مناطق مشخص شده برای سیاه‌پوستان (Bantustan) یا حلیبی آبادهای حاشیه‌ی شهرهای بزرگ برگردد. بدین



انقلاب در آفریقای جنوبی

برابر ۵۰ دالر است. بیکاری رو به افزایش است و بیش از ۳ میلیون نفر از ۲۵ میلیون جمعیت آفریقای جنوبی بیکارند. از این رو است که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، برای بهبود اوضاع اقتصادی این کشور، چاره جویی می‌کنند. در طی سالهای ۸۴ - ۱۹۸۱، ۲۸ موسسه آمریکایی با کمک بانکهای اروپایی و آمریکایی، ۶ میلیارد دالر وام در اختیار آفریقای جنوبی قرار داده‌اند.

مروری بر مبارزات کارگران و زحمتکشان در چند دهه‌ی اخیر

در برابر استثمار عنان گسیخته‌ی سیستم آپارتاید، زحمتکشان سیاه پوست، طی چند دهه‌ی گذشته، بارها



صحنه‌ای از حمله‌ی پلیس آفریقای جنوبی به تظاهرات سیاهان در شهر دُرَبَن در ماه گذشته

دست به اعتراض و مبارزه زده‌اند. در سال ۱۹۶۰، پلیس آفریقای جنوبی به تظاهرات زحمتکشان "شارپ ویل" حمله کرد و ۶۹ نفر را به قتل رسانید. در سال ۱۹۷۶، در پی حمله‌ی پلیس به تظاهرات دانش آموزان سیاه‌پوست، بیش از ۵۰۰ نفر کشته و زخمی شدند.

از اوایل سال ۱۹۷۳، به دنبال اعتصاب سراسری کارگران و اعتراضات

قادر به رقابت در بازارهای جهانی نبوده است. بسیاری بر آنند که آفریقای جنوبی به یک کشور تک محصولی تبدیل شده است. بانکهای بین‌المللی بارکلیز و استاندارد سیسم بانکی آفریقای جنوبی را تحت کنترل خود دارند و بیش از ۳۰۰۰ کمپانی خارجی در این کشور سرمایه‌گذاری کرده‌اند. چند انحصار عمده‌ی جهانی اقتصاد آفریقای جنوبی را در دست دارند، که میان آنها نقش گروه Anglo American، که صاحب

کونه، اکثر بیکاران در مناطق سیاه پوست نشین مستقر می‌شوند و کنترل ایشان ساده‌تر خواهد بود.

۳- قانون کار- طبق این قانون، هرگونه نقض قرارداد کار توسط کارگران، یک جرم جنایی محسوب می‌شود.

۴- قانون تبعیض شغلی- طبق این قانون، سیاه‌پوستان تنها با اجازه‌ی کارفرما می‌توانند کارهای فنی را به عهده بگیرند؛ و هیچ سیاه پوستی نمی‌تواند حقوقی بالاتر از حقوق کارگر ساده دریافت کند. البته از اواخر دهه‌ی ۷۰، بورژوازی آفریقای جنوبی، نگران از بحران اقتصادی، کوشیده است تا، با اصلاح این قانون، در راستای شکل‌گیری یک قشر میانی و محافظه‌کار سیاه‌پوست، قدمهایی بردارد.

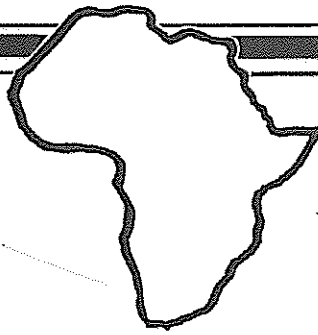
۵- حق انتخاب شدن و انتخاب کردن- طبق قوانین آپارتاید، سیاه‌پوستان آفریقای جنوبی حق رای ندارند، اگر چه در چند سال اخیر دولت به دو رگه‌ها و آسیایی‌های آفریقای جنوبی حق رای داده است.

۶- سیستم آموزش جداگانه برای سیاه‌پوستان و سفیدپوستان- در نتیجه‌ی این تبعیض، سیاه‌پوستان تنها از سطح آموزش بسیار نازلی برخوردارند.

در طی چند سال اخیر، به منظور تخفیف مبارزات کارگران و زحمتکشان، دولت تعدادی از قوانین آپارتاید را تعدیل کرده است. مثلاً قانون منع ازدواج بین نژادها لغو شده است.

مروری کوتاه بر وضعیت اقتصادی

اقتصاد آفریقای جنوبی بر استخراج طلا و سنگهای قیمتی منکی است. نقش طلا در تخفیف بحران اقتصاد سرمایه‌داری در آفریقای جنوبی حیاتی است و ۵۰ درصد درآمد صادراتی این کشور را تشکیل می‌دهد. هیچ یک از تولیدات صنعتی آفریقای جنوبی



انقلاب در آفریقای جنوبی

از اتحادیه‌های کارگری معتقدند این عمل برخلاف اصول مبارزه با رژیم آپارتاید است.

۳- شرکت در مبارزات دیگر اقشار جامعه. برخی اتحادیه‌های کارگری معتقدند فعالیت اتحادیه باید بیشتر در درون کارخانه متمرکز باشد و شرکت در تظاهرات و اعتراضات توده‌ای کارگران را با خطر سرکوب روبرو می‌کند. برخی دیگر از اتحادیه‌های کارگری، همچون اتحادیه کارگران اتومبیل سازی، معتقدند وظیفه طبیفی کارگر است که در مبارزات اقشار دیگر جامعه شرکت کند و آنان را در دفاع از اعتصابات کارگری بسیج کند. در تاریخ مبارزات چند سال اخیر، اعتصابات کارگری در کارخانه‌های فورد (در سال

کارگری آفریقای جنوبی، بحثهای بسیاری پیرامون شرکت یا عدم شرکت در نهادهای دولتی و نحوه دخالت در مبارزات اقشار دیگر جامعه در جریان بوده است. در اینجا، به اختصار، به برخی از موضوعات این بحثها می‌پردازیم.

۱- شرکت در شوراهای صنعتی دولتی متشکل از مدیران کارخانه‌ها، اتحادیه‌های سفیدپوست، نمایندگان دولت و اتحادیه‌های کارگری. برخی

کسترده‌ی طبقه‌ی کارگر، دولت آفریقای جنوبی مجبور شد در برابر تشکیل اتحادیه‌های کارگری عقب نشینی کند. تا سال ۱۹۸۰، بیش از ۴۴۷،۰۰۰ کارگر در اتحادیه‌های مجتمع در فدراسیون و کنفدراسیون اتحادیه‌های آفریقای جنوبی، عضویت داشتند. اما پس از تشکیل اتحادیه‌ی سراسری کارگران معادن آفریقای جنوبی، تعداد کارگران متشکل در اتحادیه‌ها افزایش قابل ملاحظه‌ای یافته است. این اتحادیه با ۵۲۰،۰۰۰ عضو، شامل ۳۴ اتحادیه‌ی کارگری است. رهبران این اتحادیه، از سم اکنون، اعلام کرده‌اند که مبارزات اتحادیه‌های کارگری محدود به مبارزه برای دستیابی به خواسته‌های صنفی نخواهد بود، بلکه این اتحادیه‌ها در مبارزات سیاسی زحمتکشان سیاه پوست نقش فعالی ایفا خواهند کرد. کلیه‌ی اتحادیه‌های کارگری آفریقای جنوبی، به استثنای اتحادیه‌های وابسته به "جنبش آکامی سیاه پوستان"، در این اتحادیه‌ی سراسری عضویت دارند. طی چند سال گذشته، کارگران آفریقای جنوبی نشان داده‌اند که پیشاپیش توده‌های سیاه‌پوست، در مبارزه علیه رژیم آپارتاید حاضر به عیج گونه سازشی نیستند. آمار اعتصابات سالهای ۸۲ - ۱۹۷۵ به خوبی نشان دهنده‌ی رزمندگی این طبقه است.



اجتماع اتحادیه‌ی کارگران صنایع فلز در نزدیکی ژوها تسبورگ

۱۹۷۹)، ویلسون رونتری (در سال ۱۹۸۲)، و سارمکول (در سال ۱۹۸۵) آغازگر حرکات اعتراضی و تظاهرات توده‌های مناطق مجاور این کارخانه‌ها بوده است.

۵- وابستگی به نیروهای سیاسی و جبهه‌های دموکراتیک. پس از تشکیل جبهه‌ی متحد دموکراتیک و "کمیته‌ی مشورت ملی" در سال گذشته، مساله‌ی پیوستن به این جبهه‌ها و استقلال اتحادیه‌های

از اتحادیه‌ها مانند "انجمن کارگران معادن فلز در آفریقای جنوبی" معتقدند شرکت در این شوراهای به معنی به رسمیت شناختن سیستم موجود و منایر با اصول مبارزاتی کارگران سیاه‌پوست است.

۲- ثبیت اتحادیه با وزارت کار. اتحادیه‌هایی که نام خود را در وزارت کار به ثبت می‌رسانند از آزادیهای بیشتری برخوردار می‌شوند ولی برخی

سال	شمار اعتصابات	تعداد کارگران اعتصابی
۱۹۷۵	۲۷۴	۲۴۰۰۰
۱۹۷۶	۲۴۵	۲۶۰۰۰
۱۹۷۷	۹۰	۱۴۰۰۰
۱۹۷۸	۱۰۶	۱۳۵۷۸
۱۹۷۹	۱۰۴	۱۵۰۰۰
۱۹۸۰	۲۰۷	۴۴۰۰۰
۱۹۸۱	۳۴۲	۸۵۰۰۰
۱۹۸۲	-	۱۴۱۰۰۰

در طی چند سال گذشته، در جنبش

کارگری بحث مهم جنبش کارگری شد. علاوه بر این، مساله‌ی شرکت سفید پوستان در اتحادیه‌های کارگری و استقلال این اتحادیه‌ها یا نبعیت آنان از درخواستهای اقشار دیگر جامعه از مسایل مورد بحث جنبش کارگری آفریقای جنوبی است.

با این همه، روشن است که اتحادیه‌های کارگری آفریقای جنوبی مبارزات خود را به درخواستهای صنفی محدود نمی‌کنند و به نقش طبقه‌ی کارگر در جنبش رعایای بخش به خوبی واقفند. در این رابطه، جو فاستر، رعیر فدراسیون اتحادیه‌های کارگری آفریقای جنوبی، می‌گوید: " این اتحادیه برای پیشبرد منافع کارگران و تضمین موقعیت طبقه‌ی کارگر در جنبش توده‌ای ضروری است."

سازمانهای سیاسی:

در آفریقای جنوبی نیز، مانند سایر کشورهای آفریقای جنوبی که مبارزه‌ی توده‌ها وارد مراحل سرنوشت ساز خود شده است، دو خط مشی، رفوم و انقلاب، تعیین کننده‌ی تفاوت اصلی بین سازمانهای سیاسی است. افزون بر این، مساله‌ی نحوه‌ی شرکت سفیدپوستان در مبارزه با سیستم آپارتاید باعث اختلاف در سازمانهای سیاسی انقلابی آفریقای جنوبی شده است.

جدا از سازمانها و نیروهای لیبرال مدعی، چون اسقف نونو، که در حقیقت چیزی جز آلترناتیو امپریالیسم و دولت بونا نیستند، نیروهای سیاسی - انقلابی آفریقای جنوبی را می‌توان به دو دسته‌ی عمده بخش کرد:

دسته‌ی اول، که شامل "کنگره‌ی ملی آفریقا" (African National Congress) و حزب کمونیست آفریقای جنوبی است، این کشور را " از آن کسانی که در آن زندگی می‌کنند " می‌دانند و، به مبارزات سفیدپوستانی که علیه سیستم



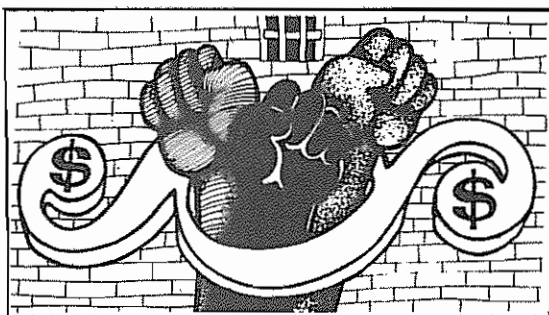
انقلاب در آفریقای جنوبی

ایفا کند؛ و تنها از طریق کنگره‌ی ملی آفریقا در مبارزات سیاه‌پوستان و تیره‌پوستان آفریقای جنوبی شرکت کرده است.

کنگره‌ی ملی آفریقا

کنگره‌ی ملی آفریقا در سال ۱۹۱۲

آپارتاید برخاسته‌اند اهمیت خاصی می‌دهند. دسته‌ی دوم، که شامل



تحت عنوان " کنگره‌ی ملی بومیان آفریقای جنوبی"، (South African Native National Congress) برای مبارزه با تضادهای قبیله‌ای و متحد کردن مبارزات سیاه‌پوستان علیه دولت نژادپرست، تشکیل شد. این سازمان، از هنگام تاسیس تا ۵۰ سال بعد، استراتژی " مقاومت مسالمت آمیز " را دنبال می‌کرد. پس از آن که دولت فعالیت سیاسی این سازمان را غیرقانونی اعلام کرد، کنگره‌ی ملی آفریقا مبارزه‌ی مسلحانه را "عمده‌ترین راه مبارزه" با رژیم آپارتاید تعیین کرد. کنگره‌ی ملی آفریقا رسماً ایدئولوژی خاصی ندارد و جبهه‌ای از طبقات و اقشار گوناگون است که علیه سیستم نژاد پرست آفریقای جنوبی مبارزه می‌کنند. "منشور آزادی"، که شامل رئوس عمده‌ی برنامه‌ی این جبهه است، در سال ۱۹۵۵، در "کنگره‌ی خلق"، که با شرکت ۳۰۰۰ نماینده‌ی سازمانها و تشکلهای دموکراتیک برگزار شده بود، به تصویب رسید. مفاد اصلی این برنامه عبارتند از:

- ۱- پذیرش حکومت خلق.
- ۲- کلیه‌ی ملیتهای ساکن آفریقای جنوبی از حقوق برابر برخوردار خواهند

" کنگره‌ی یان آفریکن " و " سازمان توده‌های آزانیآ " است، سفیدپوستان را در تشکیلات خود راه نمی‌دهند.

حزب کمونیست آفریقای جنوبی

این حزب، که در سال ۱۹۲۱ توسط " جناح انقلابی کارگران سفیدپوست " تشکیل شد، در آغاز فعالیت به مساله‌ی نژادی و مساله‌ی ملی در آفریقای جنوبی اهمیت نمی‌داد. پس از مدتی، این انحراف باعث تشدید اختلافات ایدئولوژیک در درون حزب شد، تا جایی که کنگره‌ی ششم کمینرن مجبور به دخالت در امور حزب کمونیست آفریقای جنوبی شد. تنها پس از این مداخله بود که حزب کمونیست پذیرفت که مساله‌ی ملی نقش تعیین کننده‌ای در انقلاب در آفریقای جنوبی دارد. حزب، همچنین، اعلام کرد که نیروی عمده‌ی انقلاب "دخاتنان سیاه‌پوست در اتحاد و به رهبری طبقه‌ی کارگر " است. با این همه، این حزب، با ترکیب عمدتاً سفیدپوست رهبران و کادرهایش، خود موفق نشده است در برخورد با مساله‌ی ملی و بعداً حاد شدن مساله‌ی نژادی نقش حساسی